

تبیین ساختاری دگرذیسی احزاب افغانستان از نظامی‌گری به مصالحه (نمونه‌پژوهی: حزب اسلامی گلبدین حکمتیار)

ناصر یوسف‌زهی^۱، مهدی نجف‌زاده^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۴

چکیده

پیوستن حزب اسلامی حکمتیار به فرآیند صلح ملی افغانستان، از مهم‌ترین پیشامدهای جنجال‌برانگیز اخیر و اثرگذار بر وضعیت سیاسی-امنیتی و مناسبات منطقه‌ای این کشور است. ریشه‌یابی این دولت‌پذیری و دولت‌ستیزی تاریخی حکمتیار، مسئله اصلی نوشتار حاضر است. هدف طرح این پرسش، بازنمایی نقش سیاست بر خشونت و مصالحه در این کشور از طریق روش کیفی و ابزار استنادی جمع‌آوری داده‌ها است. پرسش جستار حاضر، این است که علت رویکرد نظامی حزب حکمتیار در برابر دولت‌های افغانستان (۲۰۱۶-۱۹۶۹م.) و سپس، تغییر آن به رویکرد سیاسی چه بود؟ فرضیه پژوهش که در چارچوب نظریه ساختارگرای نظم‌های اجتماعی باز و بسته داگلاس نورث عملیاتی گردیده، بدین شرح است: نوع ساختار سیاسی قدرت در افغانستان در گزینش رویکردهای نظامی یا سیاسی حزب اسلامی تأثیر مستقیم داشته است. طبق یافته‌های پژوهش، ماهیت و ساختار قدرت نظام‌های پادشاهی (۱۹۳۳م.)، اقتدارگرا (۱۹۷۳م.)، کمونیستی (۱۹۷۸م.)، غیرنهادمند (۱۹۹۲م.)، و بنیادگرای افغانستان (۱۹۹۶م.)، که متضاد با خط‌مشی اسلام‌خواهی و دموکراسی‌خواهی حکمتیار بود، رویکردی مسلحانه بر حزب تحمیل کرد. اما ساختار و نظام در حال دموکراتیک، نهادمند و اسلامی افغانستان پسا طالبان، در کنار خروج حداکثری نیروهای خارجی از این کشور، اتخاذ رویکرد مسالمت‌آمیز حزب را فراهم ساخت. در تحلیل نهایی، سیاست دولت‌ها و نه ساختار سنتی جامعه، موجب زایش خشونت‌های اجتماعی افغانستان در سطح کلان ملی است.

واژه‌های کلیدی: افغانستان، قدرت، حزب اسلامی حکمتیار، نظامی‌گری، مصالحه

^۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

Naser.yosefzahy@mail.um.ac.ir

^۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

۱- مقدمه

از مهم‌ترین دستاوردهای سیاسی-امنیتی دولت افغانستان، پیوستن حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به فرآیند صلح ملی این کشور است. مبارزات ضد دولتی حزب اسلامی از آغاز تأسیس (۱۹۶۹م.) تا پذیرش توافق‌نامه‌ی صلح (۱۰ سپتامبر ۲۰۱۶م.)، اگرچه آن را به یکی از مخالفان مسلح و تاریخی نظام‌های سیاسی افغانستان مبدل ساخت، اما طی یک‌ونیم دهه گذشته، نخستین و بزرگ‌ترین جریان شبه‌نظامی بوده که به دولت پیوست. رویکرد نظامی حکمتیار به‌ویژه در دهه جهاد (۱۹۸۹-۱۹۷۹م.)، وی را در زمره یکی از برجسته‌ترین رهبران حزبی جنجال‌برانگیز و سرنوشت‌ساز تاریخ پنج دهه اخیر این کشور قرار داد.

اکنون، حکمتیار رویکرد سیاسی را جایگزین رویکرد نظامی ساخته است. در رویکرد مسلحانه، حزب برای تحقق اهدافش از جمله، استقرار حکومت جمهوری اسلامی، تأمین استقلال و آزادی کشور و خروج نیروهای نظامی خارجی از افغانستان، سبک‌وسیاقی انقلابی و دولت‌ستیزگونه‌ای داشت که برای سرنگونی ساختار و حذف بازیگران سیاسی حاکم، متوسل به عملیات نظامی علیه نهادها و نیروهای دولتی و خارجی می‌شد، اما در قالب رویکرد مسالمت‌آمیز سیاسی، روش‌های مدنی جهت پیگیری اهداف و کسب قدرت برگزیده است. در این رویکرد، تغییر انقلابی ساختار نظام سیاسی (براندازی) هدف حزب اسلامی نیست؛ بلکه باید از طریق کسب بیشتر کرسی‌های مجلس و وزارتخانه‌های کشور، نفوذ در ساختار سیاسی، تحکیم ملی قواعد دموکراسی، آگاهی‌بخشی سیاسی-اجتماعی به جامعه، و مذاکرات بین‌افغانی حل بحران‌های داخلی، دولت را وادار به اعمال اصلاحات ساخت.

دولت‌پذیری حکمتیار، به‌عنوان یک اسلام‌گرای سیاسی قدرتمند در افغانستان، از چند جهت، حائز اهمیت است. موافقت‌نامه صلح، حاکی از عمل‌گرایی و همکاری حکمتیار با دولت در تأمین امنیت و ثبات سیاسی این کشور است؛ به‌گونه‌ای که وی گروه طالبان را به پذیرش قانون اساسی و نظام سیاسی حاکم دعوت کرده و یکی از رسالت‌هایش را میانجی‌گری میان دولت و آنان دانسته است. دوم؛ حکمتیار با حذف شدن از فهرست سیاه سازمان ملل و لغو تحریم‌های دولتی و بین‌المللی (۲۰۱۷م.)^۱ علیه آن، دیگر به‌عنوان تهدید امنیت ملی و بین‌المللی شناخته نمی‌شود. اکنون حزب اسلامی مطابق با قوانین مدنی، به یکی از بازیگران مهم عرصه سیاست افغانستان تبدیل شده که می‌تواند در مورد سیاست، موضع‌گیری قانونی داشته باشد. سوم؛ از طریق تحولات حزبی، می‌توان میزان نهادینگی فرایند توسعه سیاسی در افغانستان را سنجید. چهارم؛ با توجه به کارویژه‌های بین‌المللی احزاب، حزب اسلامی با در نظر داشتن روابط تاریخی منطقه‌ای به‌ویژه در دوران جهاد، می‌تواند در صورت کسب قدرت نقش غیرقابل‌انکاری در جهت‌گیری‌های بین‌المللی افغانستان ایفا کند. رویکرد خارجی حزب اسلامی، بیانگر تأکید بر تحکیم روابط کابل با استانبول، ریاض و اسلام‌آباد، و موضع‌گیری تهاجمی در قبال ایران است که خود، بر آینده‌ی روابط تهران-کابل تأثیرگذار خواهد بود.

۱. حکمتیار در سال ۲۰۰۱م در فهرست تحریم‌های سازمان ملل قرار گرفت.

سؤال پژوهش حاضر بدین شرح است: به لحاظ تاریخی، چه عواملی منجر به اتخاذ رویکرد نظامی حزب اسلامی حکمتیار در قبال دولت‌های افغانستان (۲۰۱۶-۱۹۶۹م.) و سپس تغییر آن به رویکردی سیاسی گردید؟ جهت پاسخ به این سؤال، از نظریه‌ی نظم‌های اجتماعی نورث که تبیینی نظام‌مند و ساختارگرایانه از خشونت ارائه می‌سازد، روش کیفی و ابزار کتابخانه‌ای جمع‌آوری اطلاعات، بهره جسته شده است. طبق فرضیه ما، ساختار قدرت در افغانستان تأثیر مستقیمی در اتخاذ رویکردهای نظامی و سیاسی حزب اسلامی حکمتیار داشته است. در واقع، ساختار سیاسی پادشاهی (۱۹۷۳-۱۹۳۳م.)، اقتدارگرا (۱۹۷۸-۱۹۷۳م.)، کمونیستی (۱۹۹۲-۱۹۷۸م.)، غیر نهادمند (۱۹۹۶-۱۹۹۲م.) و بنیادگرای افغانستان (۲۰۰۱-۱۹۹۶م.)، که با خط‌مشی اسلام‌خواهی و دموکراسی‌خواهی حکمتیار در تضاد بودند، رویکردی نظامی بر این حزب تحمیل کرد. اما سازه‌های ساختار کمابیش دموکراتیک، اسلامی و نهادمند دولت پساطالبان در کنار خروج حداکثری نیروهای خارجی از این کشور، بسترهای تغییر تدریجی رویکرد تهاجمی حزب را فراهم ساخت.

۲- پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیقات محدودی پیرامون حزب اسلامی حکمتیار انجام گرفته است. اندیشمند (۱۳۸۲)، به انتقاد غیرتعلیلی عملکرد این حزب پرداخته است. نگاه بسیار رادیکال وی به حکمتیار مانع از شناخت نویسنده از علل رویکرد نظامی حزب اسلامی شده است. وستلوند^۱ (۲۰۱۱م.)، به بررسی پیامدهای مصالحه دولت با حزب اسلامی توجه داشته است. از نظر وی، هرچند حزب اسلامی گرایش به رویکرد نظامی دارد (البته قبل از پیوستن حکمتیار به صلح ملی در ۲۰۱۶م.) اما مصالحه آن با دولت می‌تواند پیامدهای مثبتی از قبیل امنیت به همراه داشته باشد. پژوهش آفتاناس^۲ (۲۰۱۴م.)، بر توسعه رهیافت عملی مقابله با حزب اسلامی تمرکز یافته است. در این رهیافت، آمریکا و دولت افغانستان از طریق تدوین برنامه‌های مصالحه با نیروهای مسلح مخالف و اصلاح قانون اساسی و درغیراین صورت با شکست نظامی نیروهای مخالف همچون طالبان می‌توانند به تغییر رویه نظامی حکمتیار امیدوار باشند.

اما تحقیق حاضر، جهت‌گیری متفاوتی با پژوهش‌های مذکور دارد: اولاً، چشم‌اندازی تبیینی-تاریخی به پدیده نظامی‌گری حزب اسلامی دارد. ثانیاً، درصدد ارزش‌گذاری عملکرد این حزب نیست. نباید جریان‌هایی چون حزب حکمتیار را گروه‌هایی ذاتاً خشونت‌طلب تلقی کرد، بلکه در وهله نخست، می‌بایست به زمینه‌های شکل‌گیری چنین گروه‌های شبه نظامی و به عبارتی دلایل گرایش آنان به سمت خشونت پرداخت. ثالثاً، نوشتار حاضر نقش ایدئولوژی نخبگان و سیاست‌های دولت‌های افغانستان و نه ساختار سنتی جامعه و مداخله کشورهای خارجی را در پدیده خشونت‌زایی و خشونت‌زدایی، تعیین‌کننده می‌داند. در واقع، دولت‌مردان افغانستان زمینه‌های حرکت چنین جامعه و جریان‌های سیاسی را به سمت

¹ Westlund

² Aftanas

خشونت / حساسیت سوق داده و زمینه‌های مداخله کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که بر میزان تشدید یا کاهش خشونت تأثیرگذارند را فراهم می‌سازند. لذا، خشونت‌های تاریخی و امروزی افغانستان، نتیجه تلخ سیاست (داخلی) هستند.

۳- چارچوب نظری: خشونت و نظریه نظم‌های اجتماعی

۳-۱- نظم‌های اجتماعی

داگلاس نورث^۱ و همکاران وی، با ارائه نظریه نظم‌های اجتماعی^۲ که رویکردی جدید در تجزیه و تحلیل علوم اجتماعی و تبیین تغییر پدیده‌ها است، مدعی هستند در تاریخ بشر سه نظم اجتماعی وجود داشته است: نظم خوراک‌جویی^۳ (عصر شکار)، نظم دسترسی محدود^۴ و نظم دسترسی باز^۵. دغدغه اصلی نورث، ارائه چارچوب مفهومی میان‌رشته‌ای برای تبیین مسئله خشونت و ارتباط آن با نوع ساختار دولت‌ها، رفتار حکومت‌کنندگان، نهادها، سازمان‌ها، و باورها در نظم‌های اجتماعی باز و بسته است.

۳-۱-۱- نظم اجتماعی محدود

نظم دسترسی محدود، متعاقب نخستین انقلاب اجتماعی^۶ (پنج تا ده‌هزار سال گذشته) پدید آمد. در این نظم، چون جایگاه رهبر، اساس نظم اجتماعی و نظام سیاسی را شکل می‌دهد، حکومت به شدت متمرکز، غیرفراگیر و بدون رضایت عمومی حکومت‌شوندگان است. سازمان‌ها و نهادها نیز وابسته به حکومت هستند (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴). حکومت‌های محدود، از نظر کارایی ساختار نهادی و سازمان‌های برون‌حکومتی و درون‌حکومتی به سه دسته شکننده، پایه و بالغ تقسیم می‌شوند:

الف) حکومت طبیعی شکننده: در حکومت شکننده، قدرت کاملاً پراکنده و صلح مسلح حاکم است و سیاست به مثابه جنگ تلقی می‌شود. بی‌ثباتی حکومت، مانع کنترل خشونت و توسعه قالب‌های نهادی بادوام از طریق وضع و اجرای قوانین و حقوق عمومی می‌شود؛ لذا نهادها و سازمان‌ها دچار شخص‌گرایی و تزلزل می‌شوند. دولت‌مردان در حکومت در آستانه فروپاشی، توانایی تضمین بقاء آن را در هنگام مواجهه با خشونت ندارند. اینان انرژی خود را صرف ایجاد ائتلاف و توزیع رانت بین فرادستان می‌کنند تا صلح حداقلی برقرار و بقای خود را حفظ کنند. اما منافع و هویت‌های متفاوت اعضای ائتلاف حاکم، قدرت حکومت برای رویارویی با خشونت را تضعیف می‌کند.

۱. Douglass Cecil North: برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۳ م. و از جمله سرشناس‌ترین نهادگرایان جدید است.

۲. Theory of social orders

۳. Foraging

۴. Limited access order

۵. Open access order

۶. انقلاب نوسنگی

ب) حکومت طبیعی پایه: این حکومت، ساختار سازمانی باثبات تری دارد. ائتلاف‌ها بادوام‌تر و نهادهای مستحکم حقوق عمومی به تدریج شکل می‌گیرند. اما حقوق عمومی تنها برای حمایت از سازمان‌های فرادستان درون توسعه می‌یابد. بسیاری از کوشش‌های معطوف به تعمیم حاکمیت قانون در حکومت پایه شکست می‌خورند. به علت عدم حمایت از جامعه مدنی، عملکرد نامناسب و صرف تضمین بقاء حکومت، تنها سازمان‌ها و نهادهایی که پیوندها و همخوانی‌های مستقیم با حکومت داشته باشند، دوام می‌یابند. اگرچه ممکن است حکومت از نهادهای بادوامی برخوردار باشد، اما کنترل محدودی بر خشونت دارد (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۹-۹۵).

پ) حکومت طبیعی بالغ: تکامل ساختارهای نهادی معتبر پیچیده‌تر، بادوام‌تر و کمتر وابسته به حکومت، و توانایی پشتیبانی گسترده از سازمان‌های مستقل، دو وجه تمایز حکومت طبیعی بالغ از حکومت پایه است. در حکومت بالغ شکلی از حاکمیت قانون توسط (و برای) سازمان‌ها ظهور می‌یابد. نهادهای استقرار قانون، ضمن تلاش برای تمایز بین حقوق عمومی و خصوصی، در برابر نقض قانون، تشدید کشمکش‌ها و تسلط یک گروه فرادست مقاومت می‌کنند. فرادستان با رسیدن به این مرحله، شروع به تنظیم و قانونمندسازی روابط بین خود می‌کنند؛ به گونه‌ای که تنها شخصیت‌های حقوقی صلاحیت برعهده‌گرفتن مسئولیت‌های حکومتی دارند (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۸-۱۷). اما در حکومت طبیعی بالغ، دسترسی باز به سازمان‌ها برای همگان وجود نداشته و جامعه مدنی ضعیف است (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۲۸).

۳-۱-۲- نظم اجتماعی باز

نظم دسترسی باز با انقلاب دوم اجتماعی^۱ آغاز شد. جامعه باز با دولت غیرمتمرکز، روابط اجتماعی غیرشخصی، حاکمیت قانون، تفکیک قوا، حقوق مالکیت، نهادهای مدرن، عدالت، مشارکت، و مجموعه باورهای مشترک ملی درباره حکومت تعریف می‌شود. رقابت آزاد، ثبات اجتماعی را حفظ و خشونت را مهار می‌کند. این ویژگی‌ها، به جامعه مدنی مستقل و توسعه می‌انجامد (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵). در نظم دسترسی باز، احزاب از عناصر مهم حفظ ثبات و نه عامل هرج و مرج تلقی می‌شوند. مصالحه دولت‌ها با احزاب ضمن حل بحران‌های داخلی، حاکی از تغییرات اساسی در قواعد بازی قدرت و عدم باور دولت‌مردان به خطر ذاتی احزاب و نقش سیاسی آنان است (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۰۱). در مقابل، حکومت‌های طبیعی، محدودیت‌های بسیار برای رقابت‌های حزبی وضع می‌کنند که مصالحه با احزاب مخالف را غیرممکن می‌سازد^۲ (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۳۱-۲۲۵).

در چارچوب نظری نورث، انتقال از نظم محدود به نظم باز طی دو مرحله صورت می‌گیرد: مرحله نخست که جامعه در آستانه گذار قرار می‌گیرد، نیازمند سه شرط اصلی است: (۱) حاکمیت قانون بر فرادستان، (۲) ایجاد نهادها و سازمان‌های

۱. انقلاب صنعتی

۲. از نظر نورث، تمامی نظم‌های اجتماعی با منازعه احزاب روبه‌رو هستند و سیاست‌های خاص جذب احزاب مخالف را اتخاذ می‌کنند.

پایدار عمومی و خصوصی به‌ویژه یک دولت باثبات که طبق قانون اساسی حقوق و تکالیف تعریف شده دارد و با تفکیک نهاد از فرد نظام اداری کشور تداوم و پیوستگی می‌یابد، و (۳) کنترل سیاسی بر خشونت و نظامیان. این شرایط آستانه‌ای، وقوع خشونت را کاهش می‌دهند (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۴۳). مرحله دوم؛ گذار واقعی است که فرادستان از طریق تغییرات نهادی متعهد می‌شوند تا دسترسی به درون ائتلاف مسلط را باز کنند. با غیر شخصی شدن حقوق و امتیازهای فرادستان، حقوق شهروندی گسترش می‌یابد (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۰۰-۲۹۹).

خشونت، سازمان، نهاد و باورها مفاهیم چهارگانه نظریه نورث هستند. در حکومت طبیعی، کنترل خشونت به‌گونه‌ای پراکنده، و پایداری ترتیبات سیاسی درون ائتلاف از طریق توزیع رانت نامولد و دسترسی فرادستان به خشونت، صورت می‌گیرد. اما جوامع باز، با مدیریت سیاسی خشونت از طریق قواعد ساختاری و نهادها، دسترسی به خشونت را محدود می‌سازند (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۰۵). نهادها؛ قوانین و قیود حاکم بر رفتار هستند که با تغییر پاداش‌ها و مجازات، افراد را از خشونت باز می‌دارند. سازمان‌ها؛ گروه‌های خاصی از افراد دارای منافع و اهداف مشترک همچون احزاب هستند. باورها نیز همان جهان‌بینی افراد و آگاهی آنان از پیامدهای اعمال‌شان است. تجربه فردی و آموزش در کنار عناصر نهادی، دو مجرای اصلی تشکیل باورها هستند (نورث و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۵-۷۳).

۴- حکومت‌های نظم محدود افغانستان و زایش نظامی‌گری حزب اسلامی

افغانستان طی پنج دهه اخیر، هر سه نوع حکومت طبیعی و پس از سال ۲۰۰۱ م. تا حدودی نظم دسترسی نیمه‌باز را تجربه کرده است. طی این مقاطع، این کشور جابه‌جایی‌های متعددی بین انواع حکومت‌های طبیعی داشته است.

۴-۱- حکومت طبیعی پایه: نظام پادشاهی ظاهرشاه

فعالیت‌های سیاسی حکمتیار مقارن با دهه پایانی نظام پادشاهی دولت محمدظاهرشاه (۱۹۷۳-۱۹۳۳ م.) بود. یکی از مهم‌ترین تحولات نهادی-حقوقی طی این دهه (۱۹۷۳-۱۹۶۳ م.)، که به دهه دموکراسی معروف است، تصویب نخستین قانون احزاب سیاسی (با تأکید ماده ۳۲ قانون اساسی ۱۹۶۴ م.) است که منجر به ظهور جریان‌ها و احزاب مختلف کمونیستی، لیبرال و اسلام‌گرا در افغانستان شد^۱ (دانش، ۱۳۹۱: ۴۵۹). دانشگاه کابل به‌شدت تحت نفوذ اندیشه‌های چپ قرار گرفت. اسلام‌گرایان افغان که متأثر از اخوان‌المسلمین مصر بودند، برای مقابله با نفوذ کمونیسم، نهضت جوانان مسلمان را که حکمتیار یکی از بنیان‌گذاران و رهبران آن بود، در دانشگاه کابل تأسیس کردند (۱۹۶۵ م.). پیوستن حکمتیار به نهضت، دو علت عمده داشت: نخست؛ شهادت سید قطب؛ زیرا حکمتیار به‌شدت متأثر از باورهای جهادی وی بود، و دوم؛ موضع‌گیری ضد دینی کمونیست‌ها در دانشگاه‌های افغانستان (حکمتیار، به نقل از طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۵-۱۳۴). متعاقب گسترش فعالیت احزاب چپ، حکمتیار نخستین بار در سال ۱۹۶۵ م. توانست بخش نظامی سازمان جوانان مسلمان را ایجاد

۱. با توجه به تصویب قانون احزاب سیاسی توسط مجلس نمایندگان، اما چون برای اجرای آن، از طرف ظاهرشاه توشیح نگردید، بسیاری از احزاب به فعالیت‌های غیرقانونی پرداختند و همین وضعیت باعث ناآرامی‌های بعدی شد.

کند. سازمان جوانان مسلمان که جریانی روشنفکرانه بود به فعالیت‌های وسیعی علیه دولت ظاهرشاه پرداخت، این شاخه نظامی منجر به پیدایش حزب اسلامی حکمتیار شد (سعادت، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

حکمتیار، از جوان‌ترین و متجددترین رهبران احزاب افغانستان^۱، با هدف حذف الگوهای سنتی قدرت و استقرار ساختار سیاسی نوین، درصدد کسب نفوذ در میان روشنفکران برآمد. طبقه روشنفکر، تنها راه کسب قدرت و ترسیم آینده سیاسی کشور را در فعالیت‌های حزبی می‌دید (روآ، ۱۳۷۲/الف: ۵۸-۵۷). اقدام‌های این حزب از قبیل سخنرانی‌های مذهبی، تأکید بر حکومت اسلامی، افشاء نفوذ کمونیسم، و جنگ‌های چریکی بر شهرت و نفوذ اجتماعی حکمتیار افزود (حکمتیار، ۱۳۷۹/ب: ۱۱۷).

حکمتیار، گسترش جریان‌های وابسته به مارکسیسم را ناشی از عملکرد و سازوکارهای دولت ظاهرشاه می‌دانست. به باور وی: «(حکومت) ظاهرشاه یکی از عوامل گسترش اندیشه کمونیسم در افغانستان بود. خصوصاً روسی‌شدن ارتش افغانستان و نفوذ ژنرال‌های روس بر سیاست افغانستان... کسی قادر به جنگ علیه حکام ظالم جابر و ستمگر ظاهرشاه نبود. اگرچه ظاهرشاه کُفر نبود اما دولت آن ظالم بود... امام حسین (رض) علیه کفر قیام نکرد علیه ظلم قیام کرد». حکمتیار به علت پابندی ظاهری ظاهرشاه به اسلام و گسترش فساد اندیشه‌های الحادی در میان درباریان و اعضاء کابینه، هیچ‌گاه مشروعیت دولت وی را نپذیرفت. در این خصوص، وی تأکید می‌کند: «نباید از ظاهرشاه اطاعت می‌کردیم و دست بیعت می‌دادیم. در غیر این صورت از دایره اسلام خارج می‌شدیم... اسلام با بی‌عدالتی و ظلم سازگاری ندارد و مقابله با ظلم تکلیف هر مسلمان است» (حکمتیار، ۱۳۶۱: ۸-۷). همچنین، ساختار سلطنتی حکومت ظاهرشاه از طریق دشوارکردن راه فعالیت‌های سیاسی و آزاد جریانات روشنفکرانه‌ی دانشگاهی همچون نهضت اسلامی افغانستان، افزایش وابستگی به شوروی، و عدم تلاش جدی دولت برای اجرای قوانین شریعت و نیز مقابله با اسلام‌گرایان اخوانی، بر شدت مبارزات ضد سلطنتی حکمتیار افزود (حکمتیار، ۱۳۶۱: ۱۴-۱۳).

گلبدین حکمتیار در این دوران، برخلاف اسلام‌گرایان محافظه‌کار سنتی، اسلام را یک ایدئولوژی سیاسی می‌پنداشت. اگرچه چارچوب فکری وی نزدیک به ایدئولوژی و آرایه‌های دموکراسی خواهانه غربی بود، اما آثار و سخنرانی‌های وی، سرشار از اصطلاحات قرآنی و ارجاعات تاریخی اسلام بود. حکمتیار از یک انقلاب به رهبری یک حزب سیاسی برای ایجاد دولت اسلامی پشتیبانی می‌کرد. از نظر او، جامعه اسلامی واقعی نه در نتیجه اصلاح اخلاق فردی از طریق موعظه‌های مذهبی علما، بلکه به کمک ابزارها، قواعد و نهادهای سیاسی محقق خواهد شد. حکمتیار معتقد بود که دولت تنها ابزار حفظ و گسترش مذهب نیست، بلکه هسته روند اسلامی‌شدن جامعه است؛ برخلاف محافظه‌کاران مذهبی، برای وی کسب قدرت سیاسی اهمیت داشت. از این رو، نظام و نهادهای سیاسی همچون دولت، برای اسلام‌گرایان سیاسی همچون حکمتیار،

۱. ۷۵ درصد حزب از طبقه روشنفکر بودند.

باید از ساختار سنتی سلطنتی خارج شده و با تلفیقی از الگوهای اسلامی و دموکراتیک غرب بنیان می‌شدند (روا، ۱۳۷۲/الف: ۴۰-۳۹).

۴-۲- حکومت طبیعی پایه: نظام اقتدارگرای داوودخان

با سقوط نظام ظاهرشاه توسط کودتای محمد داوودخان (۱۹۷۳م) که با کمک نظامیان حزب دموکراتیک خلق صورت گرفت، برای نخستین بار در تاریخ سیاسی افغانستان، گام‌های اولیه پایه‌گذاری ساختار جدید یعنی نظام جمهوری برداشته شد. از این طریق، انتظار می‌رفت که نهادسازی‌های مدنی تقویت شوند، اما داوودخان، نخستین رئیس‌جمهور افغانستان، با انحلال نهادهای نوپای قانون‌گذاری، زمینه شکل‌گیری نهادهای نوین سیاسی را به صورت رسمی از میان برداشت. با الغای قانون اساسی ۱۹۶۴م و انحلال مجلس، ساختار اقتدارگرایانه‌ای از طریق تمرکز قدرت در قوه مجریه، به‌ویژه شخص رئیس‌جمهور، که متضاد با نظام جمهوری اعلام‌شده در قانون اساسی بود، حاکم گردید (جوادی ارجمند و عارفی، ۱۳۹۲: ۹۱).

طبق ماده ۴۰ قانون اساسی دولت داوود (۱۹۷۷م)، تنها راه انعکاس خواسته‌های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان، نظام تک‌حزبی و به رهبری حزب انقلاب ملی شناخته شد. اساسنامه حزب انقلاب ملی به حیث نخستین حزب دولتی از طرف رئیس‌جمهور نافذ و اعلام می‌گردید (ماده ۱۳۰). طبق قانون اساسی، اصولی همچون دموکراسی (ماده ۴)، آزادی (ماده ۵)، تحکیم نظام جمهوریت (ماده ۵)، حاکمیت ملت (ماده ۲۱) و تعیین سن رأی‌دهی (ماده ۲۹) به رسمیت شناخته شد (مجموعه قوانین افغانستان، ۱۳۸۶). اما داوود، بنیان‌گذار نظام جمهوری در افغانستان، چون توسعه اقتصادی را مقدم بر توسعه سیاسی می‌دانست، اجازه فعالیت آزاد به سازمان‌ها را نداد و با تأسیس یگانه حزب دولتی، به سمت سیاست حذف احزاب مخالف حرکت کرد. اگرچه حزب کمونیستی دموکراتیک خلق، در این دوره در قدرت سهیم گردید، اما فعالیت رهبران این حزب به عاملی برای تحریک قیام اسلام‌گرایان مبدل شد (رامیار، ۱۳۹۴: ۱۳۶).

با افزایش وابستگی داوود به کمونیست‌ها، بر شدت مخالفت دولت با جریان‌های اسلام‌گرایانه افزوده شد. حکمتیار، دولت را به دلیل گسترش اندیشه‌های کمونیستی، حذف اسلام‌گرایان از سیاست، گسترش ارزش‌های ضد اسلامی و بی‌توجهی به اجرای احکام شرعی، مشرک و منحرف می‌دانست و فعالیت‌های مسلحانه خود را با عنوان «جهاد» به‌منظور براندازی رژیم حاکم آغاز کرد (حکمتیار، به نقل از سعادت، ۱۳۹۰: ۱۸۱). وی پس از سال ۱۹۷۴م یکی از رهبران گروه‌های مسلح نهضت اسلامی بود، که می‌کوشید مردم را به قیام علیه دولت تحریک کند. در سال ۱۹۷۵م. اولین طرح کودتا از سوی نهضت در حال وقوع بود که توسط دولت داوود خنثی شد (نظری، ۱۳۸۶: ۸۷). از این پس، فعالیت‌های سیاسی حکمتیار و سایر اسلام‌گرایان، از سوی داوودخان به‌شدت سرکوب شد، برخی از آن‌ها کشته و برخی دیگر زندانی شدند. حکمتیار به مدت یک‌ونیم سال در زندان سپری نمود و سپس به پاکستان رفت (سلیم، ۱۳۸۸: ۵۶). باین وجود، وی که به

اتهام رهبری کودتا علیه رژیم محکوم به اعدام گردیده بود، از رویکرد نظامی برای سقوط نظام اقتدارگرای تک‌حزبی داوود و برقراری حکومت اسلامی در افغانستان عقب‌نشینی نکرد (Aftanas, 2014: 6).

علی‌رغم فاصله‌گرفتن داوود از شوروی، گرایش به غرب، تلاش برای سازش با اسلام‌گرایان به خاطر برقراری توازن قدرت در برابر طرفداران بازگشت ظاهرشاه به افغانستان و تصفیه افسران کمونیستی از قدرت و متعاقباً ناکامی وی در کنترل سیاسی این افسران، حزب اسلامی حاضر به مصالحه با دولت نشد. حکمتیار هرگونه سازش با دولت به‌جای زبان اسلحه را به معنای تسلیم، شکست، حقارت حزب اسلامی و کنارگذاشتن اهداف سیاسی نهضت اسلامی افغانستان می‌دانست (حکمتیار، ۱۳۶۱: ۱۶-۱۷).

۴-۳- حکومت طبیعی پایه: نظام کمونیستی

نظام سیاسی اقتدارگرای داوود، طی کودتای ثور فرماندهان نظامی کمونیست‌ها (۲۷ آوریل ۱۹۷۸ م.) سقوط کرد. از این‌پس، سه رویداد، عامل تشدیدکننده اصلی رویکرد نظامی حزب اسلامی بودند: ماهیت کمونیستی کودتای ثور، اصلاحات سوسیالیستی حزب دموکراتیک خلق و سپس تجاوز شوروی به افغانستان. اگرچه حکمتیار، قبل از این و در رأس بیشتر تظاهرات سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۶۵ م. قرار داشت، اما پس از عملکرد کمونیست‌ها و مبارزه نظامی وی با این نوع حکومت، بر شهرت ملی حزب اسلامی افزوده شد (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰: ۲۱۱).

نهادهای دولتی کمونیست‌ها موفق به مشروعیت‌زایی و تضمین تداوم قدرت نشدند؛ زیرا اکثر نهادهای دولتی و سازمان‌های اجتماعی همچون حزب فراگیر دولتی و اتحادیه‌های دهقانان، کارگران و زنان که تنها به‌مثابه ابزار توجیه باورها و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود، طبق مدل شوروی طرح‌ریزی شده بودند. نهادسازی طبقه‌محور وابسته که در راستای دولت‌سازی شرقی جای می‌گیرد، نه تنها به استقلال افغانستان آسیب رسانید، بلکه سبب شد تا مقاومت مسلحانه اسلام‌گراها مانع کنترل سرتاسری دولت بر کشور شود (روآ، ۱۳۷۲/ب: ۸۸).

با این وجود، حفیظ‌الله امین، دومین رئیس‌جمهور کمونیست افغانستان (۱۹۷۹ م.)، به حکمتیار پیشنهاد مصالحه و پیوستن به دولت داد؛ اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت (فرزان، ۱۳۸۳: ۳۶۵)؛ زیرا حکمتیار معتقد بود که سقوط رژیم امین با مبارزات نهضت مقاومت حتمی شده بود. نهضت مقاومت در این سال، بسیاری از ولایات را در اختیار داشت. همچنین، اختلافات داخلی دو جناح حزب حاکم (خلق و پرچم)، زمینه‌ی پیروزی اسلام‌گرایان را تسریع می‌بخشید. اما ورود نیروهای شوروی به افغانستان مانع از پیروزی نهضت مجاهدین شد (حکمتیار، به نقل از طنین، ۱۳۸۴: ۲۷۸). رهبران پس از امین، جنگ با گروه‌های اسلامی را ادامه دادند. کمونیست‌ها که در مبارزات قبل از کسب قدرت، مدافع دموکراسی بودند، در طول حکومتشان کوچک‌ترین گامی در جهت برگزاری انتخابات برنداشتند (اندیشمند، ۱۳۸۸: ۳۲۵).

در قانون اساسی دولت ببرک کارمل، سومین رئیس‌جمهور کمونیست‌ها (۱۹۸۶-۱۹۸۰ م.)، شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک، عالی‌ترین ارگان دولتی، نماینده ملت و بازیگر نخست سیاست و قانون‌گذاری افغانستان شناخته شد (ماده

۳۶). این شورا به جای نمایندگان مردم، قانون اساسی کشور را تدوین و تصویب نمود که هیچ‌گاه مورد پذیرش اسلام‌گرایان اخوانی قرار نگرفت. طبق قانون اساسی، قدرت دولتی متعلق به زحمت‌کشان و کارگران شهر و روستا بود (ماده ۲) که حزب دموکراتیک خلق، نماینده آنان بود. همچنین طبق ماده ۶ نیز، باید به جای احزاب از اتحادیه‌ها پشتیبانی می‌شد (مجموعه قوانین اساسی افغانستان، ۱۳۸۶). به همین علت، مردم افغانستان به باور مشترکی درباره درستی اصول و عقاید قانون اساسی نرسیدند و آن را مخالف با عقاید دینی و سنتی خود می‌دیدند.

پس از تجاوزی شوروی، عملیات نظامی حزب اسلامی به اوج خود رسید. هدف حزب، پایان اشغال افغانستان از طریق جهاد مسلحانه و تحریک قیام‌های مردمی بود. البته بسیاری از قیام‌ها همچون قیام سوم حوت توسط دولت سرکوب شد (سلیم، ۱۳۸۸: ۵۶). تأکید حکمتیار بر رویکرد نظامی، سبب انشعاب حزب اسلامی در سال ۱۹۷۹ م. و جدایی مولوی یونس خالص گردید^۱ (روا، ۱۳۶۹: ۱۲۳).

حکمتیار، جنگ علیه روس‌ها و کمونیسم را با عنوان «انقلاب اسلامی» یاد می‌کرد (حکمتیار، ۱۳۶۱: ۲۳). به اعتقاد وی، توافق با استقرار قوای بیگانه در کشور مغایر با استقلال و غرور ملت افغانستان بود و مصالحه با آن‌ها به معنای تسلیم شدن، سلب آزادی، نقض حاکمیت ملی، پذیرش نظام تحمیلی، و افزایش وابستگی داخلی به بیگانگان بود (حکمتیار، ۱۳۷۹/ب: ۶۴). در این خصوص، حکمتیار اعلام داشت:

«جنگ با روس‌ها مقدس بود و صلح با آنان ناجیز... مقاومت در برابر قدرت‌طلبان زورگویی در خدمت اجانب و دفاع از اسلام و تأکید بر تأسیس دولت اسلامی و تشکیل حکومت منبعث از اراده مردم واجب... و عدم شرکت در آن، گناه و جرم (است)...» (حکمتیار، ۱۳۷۹/ب: ۱۸۷)، «در برابر ابرقدرت به اسلحه متوسل می‌شویم... ما درک کرده‌ایم که طریق شهادت، طریق آزادی است، ما می‌دانستیم که تداوم مقاومت، آزادی و استقلال ما را تضمین می‌کند... ما مطمئن هستیم که پافشاری بر اصالت و مبارزه، ضامن پیروزی ما است» (حکمتیار، ۱۳۶۰: ۳۴-۳۰).

از نظر حکمتیار، صلح با حکومت‌های کمونیستی برخلاف شریعت اسلام بود. در واقع، اعضای حزب اسلامی بر اساس معیار اجرای احکام شریعت، دولت وقت افغانستان را اسلامی نمی‌دانستند: «اصالت اسلامی برای ما مطرح است... اجتماع اسلامی تا زمانی من حیث اجتماع اسلامی شناخته می‌شود که افراد آن برنامه‌های اسلام عزیز را در زندگی عملی‌شان تطبیق نموده و اوصاف خویش را حفظ نماید... زندگی در سایه قرآن و حفظ اصالت اسلامی یگانه راه پیروزی است و تکیه به نیروهای مادی به منظور پیروزی برای مسلمانان باقی (جایز نیست)» (حکمتیار، ۱۳۶۰: ۸-۶)؛ لذا: «... تا زمانی که کمونیسم ریشه‌کن نشده و کمونیست‌ها از صحنه کاملاً طرد نشده‌اند جنگ پایان نخواهد یافت و صلح تأمین نخواهد شد... کمونیسم؛ مروج فساد، عربانی و هرزگی بوده و هویت اسلامی و حیثیت افغانی را فدای تقلید کورکورانه اجانب روسی می‌کرد» (حکمتیار، ۱۳۷۹/ب: ۱۲۴-۱۲۳).

۱. حزب اسلامی خالص

پس از خروج شوروی (۱۹۸۹م.)، که یک موفقیت کلان برای اسلام‌گرایان افغان بود، حکمتیار و سایر رهبران جهادی، به مبارزه نظامی‌شان علیه رژیم نجیب‌الله، آخرین رئیس‌جمهور (۱۹۹۲-۱۹۸۹م.)، ادامه دادند. با این وجود، عملیات بزرگ ضددولتی حکمتیار در شهر جلال‌آباد، که به عملیات انتحاری نیز شهرت یافت، شکست خورد. همچنین ضعف کنترل نجیب بر نظامیان ارتش، سبب شد تا حکمتیار در سال ۱۹۹۰م. کودتای نظامی ناکامی در همکاری با گروهی از افسران عالی‌رتبه علیه دولت سازمان‌دهی کند (اندیشمند، ۱۳۸۸: ۴۸۳).

دولت نجیب، آخرین مذاکرات صلح با جریان‌های اسلام‌گرای مخالف را صورت داد. این دولت با شعار «مصالحه ملی، آتش‌بس یک‌طرفه و طرح انتخابات»، در عین جنگ با مجاهدین، به گفت‌وگوی با آن‌ها اصرار داشت (جمالی، ۱۳۸۹: ۷۶). حتی در تعدیل قانون اساسی (۱۹۹۰م.)، احزاب سیاسی به‌عنوان اساس نظام سیاسی جمهوری افغانستان شناخته شدند (ماده ۵)، این ماده، مهم‌ترین تغییر نهادی-حقوقی و تفاوت قانون اساسی دولت نجیب‌الله با قوانین اساسی کمونیستی بود؛ اما، در عمل، نظام تک‌حزبی حاکم بود. همچنین نجیب‌الله پیشنهاد تشکیل حکومت ائتلافی و تفاهم بین حزب اسلامی و حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق سابق) را مطرح ساخت. اما پاسخ حکمتیار به چند علت عمده منفی بود: تضاد اصول اسلامی حزب اسلامی با اصول کمونیستی حزب وطن، شکست ائتلاف به دلیل مسلح‌بودن دو طرف مفاهمه، تضاد وابستگی دولت به شوروی با استقلال‌خواهی حکمتیار، شکنندگی همکاری مشترک راستین به دلیل سابقه جنگ مسلحانه دو حزب علیه یکدیگر، سابقه اختلاف و تصفیه نژادی دو جناح خلقی و پرچمی حزب دموکراتیک به دلیل اختلافات عقیدتی و نیز عدم ضمانت تکرار چنین وقایعی با اعضای حزب اسلامی (حکمتیار، ۱۳۷۹/الف: ۴۹). پیشنهاد حزب اسلامی، تشکیل دولت انتقالی بود. به باور حکمتیار: «یگانه راه عملی بحران افغانستان (جنگ داخلی) این است که قدرت به یک حکومت موقت غیر ائتلافی انتقال یابد که اعضای کابینه آن حکومت از شخصیت‌های غیر متنازع فیها باشد و متعاقب آن، انتخابات؛ یگانه وسیله مشروعیت نظام و یگانه راه انتقال قدرت، برگزار شود». همچنین وی بر استعفای نجیب‌الله و اعضای دولت آن و سپس عفو عمومی آنان و نیز انحلال نیروهای شبه‌نظامی حامی دولت، تأکید داشت (حکمتیار، ۱۳۷۹/الف: ۱۴). اما، مذاکرات صلح چون نجیب‌الله حکومت موقت غیر ائتلافی، و حزب اسلامی حکومت ائتلافی را نپذیرفت، به شکست انجامید (حکمتیار، ۱۳۷۹/الف: ۵۰).

۴-۴- حکومت طبیعی شکنده: دولت غیر نهادمند مجاهدین

پس از سقوط دولت نجیب‌الله، احزاب جهادی با عبور از مرحله نظامی‌گری (جنگ)، وارد مرحله نظام‌سازی و نهادسازی حکومت افغانستان شدند. خواسته مشترک مجاهدین در این مرحله از جمله حکمتیار، برپایی نظام سیاسی اسلامی بود (حکمتیار، ۱۳۷۲: ۱).

دولت اسلامی مجاهدین با محوریت احزاب هفت‌گانه پیشاور و هشت‌گانه تهران، نماد تنوع قدرت و تکثر حزبی بود. چنین توازن و تکثری، نشانه نظم دسترسی باز در افغانستان نبود. در این دولت که جهاد و جنگ علیه شوروی منطبق

تشکیل آن بود، در کنار فقدان قانون احزاب برای کنترل رقابت‌های حزبی، قانون اساسی که یکی از نهادهای هدایت فرادستان و کنترل خشونت است، چون موردقبول رهبران جهادی واقع نشد، به تصویب نهایی نرسید. حتی دولت از تشکیل ارتش ملی برای مقابله با گروه‌های مسلح ناتوان بود. بنابراین قابل پیش‌بینی بود که حضور احزاب در یک ساخت سیاسی ناهمگون (قدرت) در کنار فقدان شرایط و امکانات حقوقی-نهادی لازم برای فعالیت آن‌ها، به صورت عوامل ضد توسعه و تشدیدکننده وضعیت بی‌ثباتی عمل کنند.

از علل دیگر اختلاف رهبران جهادی، به‌ویژه ربانی و حکمتیار، فقدان تئوری سیاسی واحد در مورد شیوه انتخاب رهبر سیاسی و جزئیات اجرایی ساختار یک نظام جمهوری اسلامی بود (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰: ۲۳۰). بر اساس موافقت‌نامه پیشاور (آوریل ۱۹۹۲م.)، تقسیم دوره‌ای قدرت و سپس برگزاری انتخابات، توسط احزاب جهادی به توافق رسید. اما ربانی، در پایان دوره ریاست‌جمهوری‌اش، برای حل مسئله مشروعیت و زعامت ملی، در ژانویه ۱۹۹۴م. شورا یا نهاد عمومی به نام اهل حل و عقد تشکیل داد که دوره ریاست‌جمهوری وی را تا دو سال تمدید کرد (طنین، ۱۳۸۴: ۴۰۲-۴۰۱). اما حکمتیار، نخست‌وزیر وقت افغانستان، که شورای حل و عقد را در کنار حکومت‌های موروثی، ولیعهدی، نخبه‌محور، استیلامحور و نمایندگی غیرمستقیم روش نامشروع تعیین زعامت می‌دانست، بر انتخابات تأکید داشت (حکمتیار، ۱۳۷۲: ۶-۷). دلایل مخالفت حزب اسلامی با تشکیل حکومت ائتلافی احزاب جهادی و رهبران قومی توسط شورای حل و عقد عبارت بودند از: عدم مبنای شرعی و تاریخی تقسیم قومی قدرت در اسلام، نبود معیار تعیین سهم احزاب و اقوام به نسبت درصد آن، مشخص نبودن نمایندگان واقعی یک اقلیت، وقوع جنگ احزاب بر سر نمایندگی از یک قوم، و تجربه شکست حکومت‌های ائتلافی نظیر دو جناح خلق و پرچم در حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حکمتیار، ۱۳۷۶: ۲۱-۱۹). از این پس، شورای حل و عقد نتوانست به نهاد رهبری واحدی که تمامی احزاب در آن سهیم باشند، تبدیل شود. با ضعف در نهادسازی کلان ملی، عدم وضع قواعد ساختاری فرآیند تصمیم‌گیری و تقسیم قانونی قدرت، دسترسی به ابزار خشونت در میان فرادستان مسلح حزبی پراکنده و همگانی شده بود. حکمتیار در ژانویه ۱۹۹۴م. در ائتلاف با احزاب جبهه ملی نجات و جنبش ملی علیه دولت ربانی کودتای ناکامی صورت داد. جنگ داخلی مجاهدین که یکی از طرفین آن حزب اسلامی بود، مانع از ایجاد دولت جمهوری اسلامی بالغ که می‌توانست خشونت را مهار کند، شد.

۴-۵- حکومت طبیعی پایه: امارت اسلامی طالبان

ایجاد نظام سیاسی امارت اسلامی طالبان (۱۹۹۶م.) واکنشی به ساختار قدرت پراکنده دولت و نظام حزبی انعطاف‌ناپذیر مجاهدین و مؤید رجوعی دوباره به اسلام برای ایجاد ساختار سیاسی جدید بود. طالبان با تبیین دینی قدرت، از پذیرش پدیده‌های اجتماعی مدرن چون دموکراسی خودداری نمودند. متعاقب بدبینی طالبان به سابقه‌ی تهدیدآمیز احزاب در افغانستان، سازوکار حقوقی-سیاسی اعطای قدرت به احزاب یا انجام فعالیت‌های حزبی در این کشور تدارک نیافت. در امارت اسلامی، به‌جای نظام حزبی و دموکراسی غربی، یک نظام مشورتی مبتنی بر توافق و اجماع رهبران دینی شکل گرفت. شورای رهبری قندهار، شورای کابل یا هیئت وزرا و شورای نظامی، سه شورای قالب این حکومت بودند. در نظام شورایی طالبان، شریعت جایگزین قانون اساسی شد. همچنین در این نظام، با سایر شاخصه‌های نظم دسترسی باز همچون فضای باز سیاسی و آزادی (به سبک غربی) مخالفت گردید.

حزب اسلامی پس از یک‌ونیم سال نبرد مسلحانه با طالبان، در مقابل اقتدار و قدرت نظامی آنان شکست خورد و مجبور به خروج از افغانستان شد. وی با اقامت در ایران، تماس‌های مستقیم و غیرمستقیم با برخی از فرماندهان طالبان داشت. اما بی‌اعتمادی اعضای این حکومت به حزب اسلامی به دلیل مقاومت مسلحانه آن در نواحی جنوبی افغانستان، طرح هرگونه مذاکره و اراده دولتی صلح با حکمتیار را با بن‌بست مواجه ساخت. لذا فرماندهان جهادی حزب اسلامی نتوانستند در تقسیم قدرت طالبان، جایگاهی داشته باشند (مژده، ۱۳۸۲: ۱۶۷).

حکمتیار ساختار قدرت امارت اسلامی طالبان را استبدادی، استیلابی و در تضاد با دموکراسی می‌دانست. از نظر وی، طالبان پس از انتخاب حاکم از طریق شورای حل‌و‌عقد با مردم افغانستان بیعت اجباری کردند؛ در صورتی که بیعت قبل از انتخاب حاکم می‌بایست به صورت علنی و آزاد، همچون صدر اسلام، صورت می‌گرفت (حکمتیار، ۱۳۷۹/الف: ۱۹۳). حکمتیار علاوه بر مردود دانستن روش استیلابی کسب قدرت، به چند علت عمده دیگر نظام سیاسی طالبان را نامشروع می‌دانست: وابستگی خارجی، عدم استقلال فکری، مغایرت تعبیر و عملکرد طالبان با اسلام راستین (حکمتیار، ۱۳۷۹/ب: ۱۲۳)، برخورد نامناسب با زنان، تصرف غیرقانونی/شرعی اموال مردم، شکنجه و قتل فرماندهان جهادی، عدم مصالحه با احزاب جهادی، تندروری در تبلیغ عقاید مذهبی، روش‌های خشونت‌بار تأمین امنیت، و تأکید صرف بر مسائل قضایی و جزایی اسلام (حکمتیار، ۱۳۷۹/ب: ۱۳۰).

برخلاف نظریه نورث، اقتدار شدید نظام طالبانی بدیل مناسب نظام دموکراسی جهت سرکوب گروه‌های مخالف مسلحی همچون حزب اسلامی را فراهم ساخت. اقتدارگرایی طالبانی، توانست به‌طور موفقیت‌آمیز و گسترده‌ای، امنیت را در افغانستان برقرار سازد و احزاب و گروه‌های مخالف دولت را به حاشیه براند، بی‌آنکه به سوی نظم دسترسی باز حرکت کند. لازم ذکر است که سبک اقتدارگرایی طالبانیسم اگرچه در بُعد سیاسی (تمرکز قدرت) شبیه دولت‌های داوود و

کمونیس‌ها بود، اما برخلاف آنان، اراده و قدرت منسجم نظامی جهت مقابله با ناامنی و خشونت داشت. بدین علت، حکمتیار ضمن ناتوانی در مبارزه نظامی با طالبان، فرصت رقابت نرم جهت شکست یا ورود به سیاست و ساختار نظام طالبانی را بدست نیاورد.

۴-۶- نظم دسترسی نیمه‌باز: نظام جمهوری اسلامی پساتالبان

با سقوط طالبان، فرصت تاریخی استقرار نظم دسترسی باز در افغانستان فراهم شد. با تصویب دمکراسی‌ترین قانون اساسی (۲۰۰۳م.) و انتخاب نخستین رئیس‌جمهور منتخب این کشور (۲۰۰۴م.)، شروط آستانه‌ای ورود افغانستان به مرحله‌ی نخست نظم دسترسی باز فراهم شد. اکنون با گذشت ۱۷ سال، می‌توان افغانستان را حکومتی دانست که گذار از شرایط آستانه‌ای به گذار واقعی جهت دسترسی به نظام دسترسی باز را در حال طی کردن است. هم‌زمان با گذار تدریجی افغانستان از نظم دسترسی محدود به نظم دسترسی نیمه‌باز، حزب اسلامی نیز رویکرد نظامی را کنار گذاشت و خط‌ومشی مدنی درپیش گرفت.

در چارچوب قانون اساسی جدید و تلاش برای مهار قدرت مخالفین مسلح، به سود دولت مرکزی نیرومند، و مهندسی ساختار نهادینه قدرت و زیربناهای اساسی حکومت از قبیل ساختار دیوان‌سالاری پیچیده، سیاست‌گذاری‌های صلح دموکراتیک در این کشور اتخاذ گردید (قربانی شیخ‌نشین و باهوش فاردقی، ۱۳۹۴: ۱۸-۱۶). به رسمیت‌شناخته‌شدن نظام سیاسی جمهوری اسلامی (ماده ۱) و اصل نمایندگی مستقیم (ماده ۴) به معنای نامشروع‌ساختن حکومت‌های امارتی، استبدادی، شورایی و الیگارش‌ی بود (مصطفی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۷۷-۱۷۵). انتخابات ریاست‌جمهوری (۲۰۰۴، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴م.)، شوراهای ولایتی (۲۰۰۵، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴م.)، و شورای ملی (۲۰۰۵ و ۲۰۱۰م.)، که ابزارهای اعمال حاکمیت و نمایشگر بهترین مصالحه یا رقابت سیاسی ملت افغانستان هستند، التزام دولت‌مردان افغان به گفت‌وگوهای ملی درباره موضوعات مهمی چون گروه‌های مخالف را افزایش داد. حتی با وجود هرج‌ومرج انتخابات ۲۰۱۴م. در این کشور، احزاب و ملت افغان، بر دموکراسی به‌عنوان ابزار مناسب‌گزینه‌ش رهبران سیاسی تأکید دارند.

با پذیرش نظام حقوقی و انحصار خشونت در دولت افغانستان، مبانی معرفتی فعالیت احزاب شکل گرفت. دولت‌مردان افغان و حامیان بین‌المللی آن با تلاش برای قاعده‌مندی احزاب در چارچوب قانون اساسی، نظام حزبی متکثر را ضامن تحقق ثبات ملی، تکثرگرایی سیاسی، توسعه و شرط گذار افغانستان از مرحله نظامی‌گری به مرحله سیاسی می‌دانستند. صدور مجوز فعالیت برای بیش از ۷۰ حزب سیاسی، حاکی از تقویت نظام حزبی و پذیرش هنجارهای جدید کسب قدرت است. طبق ماده سوم قانون احزاب سیاسی (۲۰۰۳م.)، "اساس نظام سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی است. T. در ماده ۳۵ قانون اساسی، جهت انحصار خشونت، یکی از شروط تشکیل حزب، "عدم اهداف و تشکیلات نظامی و شبه‌نظامی" و "عدم مغایرت اساسنامه آنان با اسلام و قانون اساسی" معین گردیده است. طی این قاعده، رویکرد نظامی احزاب به تدریج به رویکردی سیاسی تغییر یافت.

در قانون اساسی، علاوه بر تفکیک قوا و استقلال قوه قضاییه، نهادهای اجرایی و تصمیم‌گیر منتخب یعنی ریاست جمهوری، قوه مجریه، مجلس، لویی جرگه و نظام اداری مشخص گردیده است. این نهادها در سال‌های پس از ۲۰۰۴م. با بروز بن‌بست در راه حل نظامی مهار خشونت، قدرت گرفتن نیروهای مسلح و افزایش تلفات غیرنظامی، موضوع صلح و تفاهم سیاسی را مطرح ساختند.

تشکیل کمیسیون مستقل ملی تحکیم صلح در سال ۲۰۰۵م. با هدف ترغیب گروه‌های مسلح، جزء نخستین اقدامات سازمان‌یافته در این زمینه محسوب می‌شود. از آغاز فعالیت این کمیسیون تا ژانویه ۲۰۱۰م. حدود ۸۵۴۰ نفر از نیروهای مخالف به جامعه و دولت پیوستند و بیش از ۱۰۰۰ نفر از آنان زندان‌ها آزاد شدند. طرح پیشگامان صلح (۲۰۰۶م.)، برگزاری جرگه مشترک صلح کابل (اگوست ۲۰۰۷م.)، کنفرانس لندن (ژانویه ۲۰۱۰م.)، جرگه ملی مشورتی صلح کابل (ژوئن ۲۰۱۰م.) و کنفرانس کابل یا اجلاس بین‌المللی افغانستان (۲۰۱۰م.) از جمله تلاش‌های گفت‌وگو با طالبان و حزب اسلامی حکمتیار بودند که منجر به تأسیس شورای عالی صلح افغانستان (۴ سپتامبر ۲۰۱۰م.) شد. این شورا به‌عنوان نهاد ملی مستقل از دولت و متشکل از تمامی قشرها، اصناف، اقوام و گروه‌های مختلف سیاسی-اجتماعی، با هدف پیوستن مخالفین به دولت ایجاد شد (جمالی، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۳).

تغییرات ساختاری و تلاش‌های نهادمند که پیش‌شرط تشکیل جامعه‌ای باز و کنترل خشونت است، سبب تضعیف شاخه‌ی نظامی حزب اسلامی حکمتیار، بازبودن باب گفت‌وگوهای مذاکره و پیوستن تدریجی این حزب به صلح شد. در واقع، تحولات یک‌ونیم دهه مذکور در افغانستان و آنچه در ذیل بدان پرداخته می‌شود، منجر به برقراری تعادل نسبی با عمده‌ترین اهداف تاریخی حزب اسلامی یعنی ایجاد نظام جمهوری اسلامی، برگزاری انتخابات، قانون اساسی مبتنی بر شریعت، دولت متعهد به اجرای قوانین اسلامی، خروج نیروهای نظامی و کسب قدرت شد. حضور نیروهای نظامی یکی از موانع اصلی پیوستن مخالفین به دولت و فرآیند صلح ملی بوده است. خروج بیش از ۹۰ درصد نیروهای خارجی در سال ۲۰۱۴م. و اعلام دولت آمریکا مبنی بر خروج همه نیروهای نظامی تا اواخر سال ۲۰۱۶م. زمینه‌ساز تقویت مذاکرات صلح با شبه‌نظامیانی چون حزب اسلامی شد. نیروهای خارجی، دشمن اصلی حزب اسلامی بودند. حکمتیار، رهبر دومین گروه بزرگ شبه‌نظامی غیرطالبانی، از موضع‌گیری‌اش علیه نیروهای نظامی عقب‌نشینی نکرد. اما با خروج حداکثری نیروهای خارجی، وی ترک نیروهای باقیمانده از افغانستان را هدف حزب اسلامی و نه پیش‌شرط صلح دانست.

انتخابات، فضای باز سیاسی و فعالیت حزبی موجب انشعاب حزب اسلامی حکمتیار به دو گروه میانه‌رو (پذیرش نظام سیاسی و سهم‌گیری در قدرت) و رادیکال (تأکید بر مشی نظامی) شد. گروه نخست، حزب اسلامی را به ریاست عبدالهادی ارغندیوال در وزارت عدلیه به ثبت رسانیدند (۲۰۰۸م.). اگرچه حکمتیار رهبری گروه دوم را بر عهده داشت، اما هم‌زمان از نفوذ در نظام جدید غفلت نکرد و توانست افراد وابسته به جناح خود را در رده‌های بالای قدرت سیاسی وارد سازد. البته بیشتر میانه‌روها در راستای اهداف حزب اسلامی حکمتیار حرکت می‌کردند؛ زیرا هدف دو جناح مشترک

بود، اما ابزارهای متفاوتی اتخاذ کردند. همایون جریر^۱ در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵م. شرکت کرد. در سال ۲۰۰۸م. وزیران آموزش و پرورش^۲ و اقتصاد^۳، و در بهار ۲۰۰۹م. بیش از یک‌سوم والیان افغانستان، از اعضای رسمی یا وابسته حزب اسلامی بودند. در سال ۲۰۱۰م. نوزده عضو وابسته به حزب اسلامی حکمتیار و ارغندیوال، کرسی‌های مجلس را به دست آوردند (Westlund, 2011: 34). قطب‌الدین هلال، یکی از مقامات بلندپایه حزب اسلامی، نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴م. شد. در مقابل، شاخه ارغندیوال، از عبدالله عبدالله و وحیدالله سباوون، رهبر جریان اتحاد شوراهای حزب اسلامی، از اشرف غنی حمایت کردند. اکنون سباوون و جریر، مشاوران ارشد رئیس‌جمهور اشرف غنی هستند. این کنش‌ها و رقابت‌های سیاسی توسط حزب اسلامی به‌ویژه شاخه نظامی آن، نوید آن را می‌داد که آن‌ها ساختار حکومت پسا طالبانی را پذیرفته‌اند (Aftanas, 2014: 16).

در صورت فقدان مجاری دموکراتیک کسب قدرت، اعضای میانه‌رو از حزب اسلامی منشعب نشده و مبارزه مسلحانه با دولت را ادامه می‌دادند. از سوی دیگر، تعمیق آرایه‌های دموکراسی همچون جامعه مدنی، فرهنگ سیاسی مشارکتی و پذیرش آن توسط ملت در حال‌گذار افغان به جامعه‌ای مدرن، و تأکید آنان بر مشروع بودن کسب قدرت، حزب اسلامی را ناگزیر از سازگارشدن با باورها و هنجارهای جدید جامعه و تطبیق با قواعد ساختاری ساخت که در معنای وسیع‌تر، می‌بایست در متن آن عمل می‌نمود.

نوسازی سیاسی و کارآزمودگی نهادی ساختار بالغ دولت افغانستان، زمینه‌های پذیرش مشروعیت نظام سیاسی توسط حکمتیار را فراهم ساخت. از نظر وی، هرچند دولت در خصوص تأمین امنیت و فقرزدایی ناکام مانده است، اما برپایی انتخابات و مجلس، آزادی احزاب، آزادی بیان و حتی حقوق زنان که از نهادهای مهم دموکراسی و سازمان‌های قانون‌مند مدیریت خشونت هستند، یکی از دستاوردهای مهم دولت پسا طالبانی و خواسته اصلی ملت افغان و حزب اسلامی بوده است (hekmatyar.af/55/).

ثبات سیاسی نسبی افغانستان، برخلاف نیمه دوم قرن ۲۰م. زمینه مساعد تداوم مذاکرات صلح حزب اسلامی با یک نظام سیاسی واحد، هرچند با حکومت‌های متفاوت را فراهم ساخت. در تأیید این نکته، حکمتیار به صراحت اعلام می‌دارد: «حزب اسلامی از آغاز تأسیسش ۱۳۴۸ با کودتاها و جنگ‌های تحمیلی مواجه شد و امکان مبارزه صلح‌آمیز فکری و فرهنگی را (در یک ساختار ثابت سیاسی) از دست داد و این نیز دقیقاً هنگامی بود که (تلاش‌های صلح) رقبای سیاسی و فکری‌اش (دولت‌های وقت و احزاب) با شکست مواجه گردید» (hekmatyar.af/159/). از سوی دیگر، اراده‌ی دولت‌مردان افغان برای تداوم جریان مذاکرات صلح با گروه‌های مخالف نظام سیاسی، نقش مهمی در بازگشت حکمتیار به عرصه

۱. داماد حکمتیار

۲. فاروق وردک

۳. عبدالهادی ارغندیوال

جامعه داشت؛ نکته‌ای که از نظر اعضای حزب اسلامی، در تأمین صلح و موفقیت مذاکره با مخالفین مسلح بسیار ضروری است (hekmatyar.af/151/).

شورای عالی صلح با ایفای نقش وساطتی، مدیریتی و اعلانی‌اش سهم بسزایی در روی گردانی حزب اسلامی از رویکرد نظامی به رویکرد سیاسی و نتیجتاً تحقق معاهده صلح حزب اسلامی و دولت داشت. تعدیل شروط دوجانبه حکمتیار و دولت و مفاد صلح با تلاش‌های فراوان اعضای این شورا صورت گرفت. در فصل نخست موافقت‌نامه صلح، بر اصول مشترک دولت و حزب اسلامی از قبیل پیروی از دین اسلام، تضمین قانونی حقوق شهروندان و حاکمیت ملت افغانستان تأکید گردید. طبق موافقت‌نامه، دولت کابل در قبال حزب اسلامی تعهداتی پذیرفت، از جمله: حذف تحریم‌های شورای امنیت، شناسایی حق فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی، حضور حزب در روند اصلاحات، ساختارهای نظام انتخابات و نهادهای دولتی، مصونیت رهبر و اعضای حزب و مشارکت آنان در روند مشورت‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اجرای سیاست‌های مهم دولتی. در مقابل، حزب اسلامی متعهد به پذیرش و رعایت قانون اساسی، آتش‌بس دائمی، توقف تمامی فعالیت‌ها و تحرکات نظامی، انحلال تشکیلات نظامی حزب، قطع رابطه و عدم حمایت از گروه‌های تروریستی و مسلح غیرقانونی، همکاری با دولت در امر تأمین امنیت، حمایت از تلاش‌های فرآیند صلح ملی شورای عالی صلح، و فعال‌سازی دفاتر حزب در ولایات افغانستان شد.

طبق توافق‌نامه صلح، حزب اسلامی جذب نظام سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان شده و قرار است در چارچوب همین نظام به فعالیت سیاسی بپردازد. اکنون حکمتیار با توجه به تجارب تلخ تاریخی و افزایش تلفات غیرنظامیان، معتقد است که هیچ‌کس مجاز نیست که جبهه نظامی علیه دولت بگشاید. تلاش اعضای ارشد حزب اسلامی، برای تحقق مصالحه طالبان و سایر گروه‌های مخالف با دولت، حاکی از حمایت آن‌ها از موجودیت نظام سیاسی حاکم است (hekmatyar.af/109/). از نظر حکمتیار: «اعتیاد، فرار از کشور، فساد، بیکاری، فقر و مداخلات بیرونی در امور کشور، ... و ده‌ها مشکل دیگر و تمامی این‌ها فقط یک راه‌حل دارد، پایان‌بخشیدن به جنگ و خلع سلاح و خلع قدرت کسانی که بر ادامه جنگ اصرار می‌ورزند و ادامه جنگ مأموریت‌شان است» (hekmatyar.af/159/).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار به آزمون این فرضیه پرداخته شد که ساختار سیاسی قدرت و عملکرد دولت در افغانستان چگونه منجر شد تا حزب اسلامی به سمت رویکرد نظامی سوق یابد و سپس رویکرد سیاسی را اتخاذ کند. نویسندگان مقاله با کاربست نظریه نظم‌های اجتماعی داگلاس نورث، که محور اصلی آن برقرار پیوند بین مسئله خشونت و سیاست/قدرت/دولت است، به اثبات فرضیه مزبور مبادرت ورزیدند و معتقدند که فرضیه پژوهش حاضر می‌تواند علل دگردیسی حزب اسلامی

را تبیین کند. لذا سعی شد تا به تحولات تاریخی ساختار قدرت و شیوه‌های توزیع و بازتولید آن در افغانستان از نیمه دوم قرن ۲۰م. افغانستان تا نیمه دوم قرن ۲۱م. پرداخته شود و درمقابل، واکنش حزب اسلامی به این امر سیاسی به بحث گذاشته شد.

از نظر حزب اسلامی، نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای دولت‌های گذشته افغانستان که متضاد با ارزش‌های دینی/دموکراتیک و ساختار اجتماعی کشور بود، علت نخست حرکت این حزب به سمت خشونت و نظامی‌گری بوده است. ناگزیر، تلاش احزاب و جریان‌های مخالف دولت همچون حکمتیار، متمرکز بر سرنگونی مسلحانه فرد، نهاد و قدرت حاکم گردید. از این رو، تداوم تاریخی رویکرد نظامی حزب اسلامی حکمتیار، نه به معنای تأکید این حزب بر تقدم جنگ بر صلح جهت کسب قدرت؛ بلکه پیامد ویژگی‌های صوری و ماهوی قدرت در افغانستان بوده است.

نبود قدرت انحصارکننده خشونت در دست دولت و امکان دسترسی احزاب به ابزارهای خشونت در حکومت‌های سابق افغانستان (به جز طالبان)، نقش بسزایی در تشدید رویکرد مسلحانه حزب اسلامی داشت. با آغاز خشونت در حکومت‌های طبیعی (غیردموکراتیک) این کشور در نیمه دوم قرن ۲۰م. جناح‌های شکست‌خورده به سهولت حذف شده و نظام سیاسی حاکم تغییر می‌یافت. سقوط خشونت‌بار و پی‌درپی حکومت‌های نامشروع از زمان داوودخان تا حامد کرزای، تشکیل نهادهای عمومی و سازمان‌های خصوصی و فعالیت رسمی، قاعده‌مند و مصالحه‌گونه جریان‌های سیاسی چون حزب اسلامی را با مانع مواجه ساخت. عمر کوتاه حکومت‌ها نیز، معلول فقدان نهادهای ملی قدرتمند و سازمان‌های متناسب با خواست عمومی جامعه بود.

اما تحول نهادی-ساختاری در افغانستان پس‌اطالبان، ابزارها و مسیرهای همگرایی و مصالحه‌گرایی احزاب را حول محور یک نوع نظام سیاسی واحد فراهم ساخت. همخوانی حداکثری سازه‌های نظام سیاسی جدید همچون قانون اساسی مبتنی بر جمهوریت و اسلامیت، قانون احزاب، انتخابات، و خشونت‌زدایی دولتی با دغدغه‌های تاریخی حزب اسلامی، نقش انکارناپذیری در کنارگذاشتن روش مسلحانه این حزب و بازگشت آن به عرصه سیاست داشت. در رویکرد نظامی، حزب اسلامی هیچ‌گاه درصدد حفظ اهداف و ارزش‌های نظام سیاسی حاکم و سازگاری با آن برنیامد. اما اکنون اعضای حزب در پرتو رویکرد سیاسی و منابع و امکانات قانونی و مدنی که ساختار دموکراتیک در اختیار آنان قرار داده است، علاوه بر سیاست‌ورزی مشروع، خود را موظف به تلاش برای حفظ ثبات دولت، امنیت و رفاه عمومی ساخته‌اند. طبق این دگرذیسی‌ها، اکنون، حکمتیار و حزب آن یک منتقد سیاسی و نه برانداز انقلابی شناخته می‌شود.

منابع

- اندیشمند، محمداکرام (۱۳۸۲)، *صبح کاذب: نقد و بررسی چهره‌های عریان حکمتیار*، کابل: بنیاد شهید مسعود.
- _____ (۱۳۸۸)، *حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ کودتا، حاکمیت و فروپاشی*، کابل: میوند.
- جمالی، جواد (۱۳۸۹)، "پدیدارشناسی شورای عالی صلح افغانستان"، *مطالعات راهبردی جهان اسلام*، سال ۱۱، شماره ۴۳، صص: ۶۷-۹۶.
- جوادی ارجمند، محمدجعفر و محمداکرم عارفی (۱۳۹۲)، «نقش گروه‌های سنتی و مدرن در شکل‌بندی قدرت در افغانستان»، *سیاست*، دوره ۴۳، شماره ۱، صص: ۷۷-۹۵.
- حکمتیار، گلبدین (۱۳۶۰)، *نهیضت اسلامی و حفظ اصالت آن*، مشهد: شعبه فرهنگی حزب اسلامی افغانستان.
- _____ (۱۳۶۱)، *درسی از عاشورای حسینی (رض)*، چاپ دوم، مشهد: شعبه فرهنگی حزب اسلامی افغانستان.
- _____ (۱۳۷۲)، *طریقه انتخاب زعامت در جامعه اسلامی*، کابل: شهادت.
- _____ (۱۳۷۶)، *آیا بحران افغانستان راه‌حل دارد*، تهران: میثاق ایثار.
- _____ (۱۳۷۹/الف)، *دسائس پنهان، چهره‌های عریان: از خروج نیروهای روسی تا سقوط حکومت ائتلافی*، تهران: مداد.
- _____ (۱۳۷۹/ب)، *بحران، مشکلات، راه‌حل‌های آن*، تهران: مطبوع.
- دانش، سرور (۱۳۹۱)، *حقوق اساسی افغانستان*، چاپ دوم، کابل: مؤسسه تحصیلات عالی ابن‌سینا.
- رامیار، سید جواد (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی روشنفکری در افغانستان (۱۹۹۰-۱۹۰۰م)*، هرات: عرفان.
- روآ، الیویه (۱۳۶۹)، *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سروقدم، تهران: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۷۲/الف)، *نخبگان سیاسی جدید در افغانستان*، در کتاب *افغانستان: جنگ و سیاست*، ترجمه ابوالحسن سروقدم، تهران: آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۷۲/ب)، «ریشه‌های حزب کمونیست افغانستان»، در کتاب *افغانستان: جنگ و سیاست*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران: آستان قدس رضوی.
- سعادت، عوضعلی (۱۳۹۰)، *افغانستان و مدرنیته*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- سلیم، یاوز (۱۳۸۸)، *افغانستان و دوستم*، ترجمه محمدعارف صدیقی، تهران: اندیشه‌ی نو.
- طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، *افغانستان در قرن بیستم*، چاپ دوم، تهران: عرفان.
- فرزانه، احمدشاه (۱۳۸۳)، *افغانستان از مقاومت تا پیروزی*، چاپ دوم، مشهد: مؤلف.
- مجموعه قوانین اساسی افغانستان (۱۳۸۶)، کابل: وزارت عدلیه.

- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و محمود باهوش فاردقی (۱۳۹۴)، «سیاست‌های رؤسای جمهور آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر و صلح‌سازی در افغانستان»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱، شماره ۱۶، صص: ۱۳-۴۲.
- ماگنوس، رالف. اچ. و ادن نبی (۱۳۸۰)، *افغانستان: روحانی، مارکس و مجاهد*، ترجمه قاسم ملکی، تهران: وزارت امور خارجه.
- مزده، وحید (۱۳۸۲)، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران: نی.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۸)، «فرهنگ اجتماعی و ژئوپلیتیک قدرت در افغانستان»، ژئوپلیتیک، سال ۵، شماره ۱، صص: ۱۶۸-۱۹۷.
- موافقت‌نامه صلح دولت جمهوری اسلامی افغانستان و حزب اسلامی افغانستان (۲۰۱۶م.).
- نظری، محمدعلی (۱۳۸۶)، «گفتمان روشن‌فکری دینی و توسعه سیاسی در افغانستان»، *جامعه فردا*، شماره ۴، صص: ۷۱-۹۴.
- نورث، داگلاس سیسیل و دیگران (۱۳۹۶)، *خسونت و نظام‌های اجتماعی: چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت‌شده بشر*، ترجمه جعفر خیرخواهان و رضا مجیدزاده، تهران: روزنه.

Aftanas, M., J., M. (2014). "defeating Hezb-e-Islami-Gulbuddin: a whole-of-government approach", *Muir S. Fairchild Reearch Information Center*, pp: 1-34.

Westlund, M. R., (00)) , "econciliation with Hezb-I- Islami: the risks and retuns of negotiation with Hekmatyar", *A Dissertation for the degree of Master*, the faculty of the Graduate School of Arts and Sciences of Georgetown University, Washington.

منابع اینترنتی (الکترونیکی)

hekmatyar.af/159/

hekmatyar.af/109/

hekmatyar.af/151/

hekmatyar.af/159/

hekmatyar.af/55/

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی